

کینه خدا - گزارش دسوارهای ارباب فارس - پای کیم دبیرستان - آذربایجان ۹۲ - رویه ①

۵۳ عارفان: ج مود - دهم: بد، ناگوار - جمله: همه - برکت: فراوانی، رفیق ۵۴ آب زند راه را:
راه را آب پاشی کنید - هین: بشناید - میره چهار: ماه شب چهارده، بدرکال - غلغله: بانگ و فریاد و هیاهو -
عنبر: مایه ای خوشبو که از شکم نوعی ماهی بهمن نام بردست می آید - می دهد: پراکنده می شود - هم چراغ: فرد غریز و محبوب -
خلوتیان آسمان: فرشتگان ۵۶ بیدگری: بستم، بی عدالتی - هارود: ارمغان، سوغات / دستاورد - مستر: بیکسیر -
مظلومیت: بتمدیدگی ۵۸ نهضت: جنبش - عروج: بالا رفتن، به سوی بلندی حرکت کردن - سبک بال: تیزه پرواز -
کمرکش: میان، وسط - فکل (زن): پاپیون - نکلی و کمرادانی: بیدار شیک و آراسته - چارچار: حلقه (مخفف جمله)
در تابستان، چهل روز نخستین است که اوج گرماست و در زمستان، چهل روز نخستین که اوج سرماست و به آن حلقه بزرگم
می گویند (اولی تا دهم بهمن) - حلقه کوچک: سبت روز پس از چهل روز اول زمستان است (یازده بهمن تا یازدهم بهمن)
چارچار، در بردارنده چهار روز پایانی حلقه بزرگ (هفتم تا دهم بهمن) و چهار روز آغازین حلقه کوچک (یازدهم تا چهاردهم بهمن) -
۵۹ آتش سوزیک: یادزیست - نزن: آراسته ۶۰ والیم: دایانام: دارای آرام بخش، هندو شیخ و شل کشته عضلات -
پزنده: مناسب، زینده ۶۱ کرسی: صندلی - نه کرسی فلک: نه طبعه آسمان - قزل ارسلان (شیر سرخ): از آتاکان
آذربایجان رسیده ششم - هم: توده ای از هوای گرم که از جایی منتشر شود / شعله، آتش - با معرفت: با ابرام - دهن کجی:
انجام دادن کاری به نشانه تمسخر یا بی اعتنایی - مستدام: پابرجا، برقرار - خرمن (به رو یا زبرخ): محصول درشته و گرد آمده
برای کوبیدن / توده و انبوهی از هر چیزی - اشاعه: گسترش، حتی: شیوع، شایع - تیه: نوعی انزاردستی / یک دست و سر آهنی
تخت و تیز که در بنایی، سنگ تراشی و نجاری به کاری رود - مصالح: ج مصلحت، چیزی که برای انجام کاری نیاز است -
قوام: استواری، استحکام - غنم: گاو ۶۲ عاری: متبر، بی بهره، حتی: حریک - رباعی: دیوید شب اصفانه
تسبیحی - کام فلک: فلک (سپیده صبح) به انسانی تشبیه شده که دهن دارد؛ مثله به خنده شده و اصفانه استواری است
نفس صبح: نسیم بادی - ما شنب که عاتق در پی سیاه است / طلا زنده ایم / در دهن سپیده صبح غوغا عاتق شمر
رخته ایم - اکنون سراف ما را از باد سحرگاهی بگیرد / چرا که ما با نسیم صبحگاهی یکی شدیم (شب ناری از ستم، اعتبار و
تظلم استبدادی است و اقبال آشوب زبان حال مبدلان یا شهیدانی است که در راه مبارزه، به شکران جان می بازند و به نام آید
سوی پیروان اند)

۱۲۲. یک مدح و فضل فضل خزان بود، شناسای از حکم فرمای ناموس و نسر دلی. مرستاد و خردمند آفریننده (۱۲)
 در دل صفای آسمان بود، عزت و درین اقیانوس بی غلظت و غلظت و بی احتیاج بود. شهاب، پدیدای به شکل
 حل در مشق که به ملت و در سنگ آسمان با خورشید و شمس سرچرخ آن بلور ناکامی در آسمان دیده می شود به گرمی جامه شهاب
 شهابی شب آسمان را از نور غلظت می زد و محو می شد: مبادی تکالیف و فریادهای خاکدان را بلبل می کرد و غلو به شهادت
 می رسید (موا، ناپدید) - باز در آن حرای به آلوده / پاک کسی های از ابر تر / غلظت غلظت را پاک می کرد: باز در آن فضای
 تنگ، عوالم استبداد، تیاها را از سین می برد - غن غلظت / آتشی در شفق زد: غن شیدان اوضاع را اگر گویان کرد
 (شفق، نوری سرخ رنگ که آتشی پس از غروب غلظت از آسمان به زمین می آید) - آسمان را در غلظت زد، فضای سیاه و تاریک
 را اگر گویان کرد. ۱۲۵. افق و آن رفت و گلی به رنگ سرخ در میان به رنگ بنفش - زنگش، گلی معطر به رنگ سفید مال به زرد -
 شقایق، گلی بزرگ و زیبا به رنگ قرمز، در قاعه گلبرگهای آن غالباً لکه های سیاه رنگ دیده می شود - نگران: در حال غلظت
 رفت افق و بام شرای به رنگ عقیق به سن شمار خواهد کرد و چشم زنگ عاقبت به شقایق نگاه خواهد کرد (با آمدن بهار، سبب غلظت و
 عشق در باغ گسترده می شود) ۱۲۶. غم تو: غم عشق تو - هر درزان: هر بانا - اوت هر آید: او هریت می شود -
 عشرت: پیش، خوشگذرانی ۱۲۷. صفتی: بسیار راستگو و در ستار - مخزون: غلظت، غلظت دار، محض، غلظت، غلظت -
 دریا دل: کسی که دلی چون دریا دارد، شجاع، قوی - شصت: خواست داران خداوند، سرفروشت - باری: در عربی باری
 از نامهای خداوند به معنای آفریننده - تعالی: جله معترفه، که بلند مرتبه است - حاشیه: گوشه و کنار و هر چیز ۱۲۸
 شکان دار: [شکان: ابزار هدایت کسی] آنکه همه دار هدایت گشتی است - بی تکلف: [تکلف: زحمت و در رعایت
 آداب در رسم] ساده، بی هیاهو، بی تشریف است ۱۲۹. سوله: ساختمان فلزی با سقف بلند که با پنج دهنه گران یا چوبی آن
 در قهای فلزی ساخته می شود و به عنوان ابزار یا کابله به کاری بود - گردان: دانه تطای برابر با سه گره ها - یارا: از
 مصدر یا برستن، توانایی، جرئت - آفتاب نفع در آسمان سینه مؤمنین در غشی عجیب دارد: از نور پروری فضای سینه
 مؤمنان مبارز به طرز شگفت انگیزی روشن شده است: شوق و شادمانی پروری در دل مؤمنان آشکار است - توکل:
 کسی یا چیزی را وسیله قرار دادن برای رسیدن به هدفی ۱۳۰. خیل: گروه، دسته - فتوحات: جمع فتوح (فتح، جمع شکست)
 فتح: پروری است دفع دوباره جمع بسته شده - سردمدار: [سردم: سکوی کنار در درودی زورخانه و مقابل گود است
 که نرشد در آن می نشیند: تری در شکان و هدایت می کنند] رهبر گروه، رئیس - نسیان: فراموشی - نفوس: جمع نفس

نیز بخند، سرازان، سپاهین - خاک منظر فخر مخلوق در برابر غنای خالق است : رویه ۳

خاک نادر نیازمندی آفرید در برابر نیازی آفریدگار است ۷۲ قطعه دکتر شمس که کنی : مرداب : آب را که
نسبتاً وسیع که از دریا جدا شده یا از مجمع آب رودخانه ها پدید آمده باشد . من آرزوی خواب و بی تحرکی آن مردابی را
که به آرزای در دست تارک فواید است ندانم - من مانند دریا هستم و باکی از توفان ندانم : چرا که دریا در همه طول
عمرش در تلاطم است و خواب را آرام ندارد ۷۳ کوله بار : [کول : شانه ، دوش] باری که بر پشت می گذارند و جایی
می کنند - بند پوستین را محکم می بندم : کنایه از آنکه با اراده استوار آماده می شوم - چراغ : نادر نور در رخنای امید، آینده ..
۷۴ گره : هر چیز گرد - چندان که هیچ مرد را دشوار پس باشد : به آن اندازه که برای پنج مرد هم به سختی کافی باشد - ناله
بر حال غم بود : تان دست خورده بود ۷۵ بالهای بار : بار (مشتبه) به پرندای (مشتبه) تشبیه شده که دارای بال است
(چون تنها یک طرف تشبیه یعنی مشتبه آمده ، استعاره است و چون مشتبه = بار به یکی از درختهای مشتبه به = بال اضافه شده
افزوده استعاری نام دارد) - سرحد : مرز - دل افلاک : میان آسمانها - غایی : منسوب به غایت (= نهایی) ، نهایی
اکتفا نمی کنم : بنده نمی کنم (اکتفا ، کافی داشتن چیزی) - زی حیات : زی (دارنده ، صاحب) + حیات (زندگی) = جاندار
۷۶ عقاب آسا : عقاب مانند (آسا یا سا ، پسوند هائندی است) - لگام (به زیر یا پیش لام) : افسار ، هدیه
مزار : قبر ، گور ، زیارتگاه - جذبه : جاذبه ۸۰ قمر قدیم : شهری در مغولستان در دانه کوهی به همین نام که با تخت
چنگیز خان در اواسط دوره مغول بود - همچو گور کافران ... : مانند گور کافران که در دشت پر از دود و آتش است ، دلی از سیرت
با نفس و نگارهای بسیار آراسته شده است ۸۱ ساقتر : اثر پذیر - رب النوع : پروردگار نوع ، در بار برنی علت های کس
موجود فرا سری مستط بر حسب یک یا یکی از پدیده های جسمی ؛ نتیجه ای را که مانده نوعی حاصل بوده و به صورت زنی ظاهر می شود ، الاله
رب النوع می آیند - حکم : دارد ۸۲ ریاض : جمع ریاض ، گیاهان خوشبو - رامش طبع : زینت بخش ریاض و از باری مانند : را از
صنع و زینت دهنده گیاهان خوشبو و شکوفه های مانند - تبسم : لبخند ۸۳ بی نوازی : تمیزی - شکمشی : مجمل ، فست
عطافزا : بخش - دانست : هستی - تعلق : وابستگی - جیفه : لاشه بوگرنه دگنیده ، مردار - زلب تعلق : نشان وابستگی
۸۴ برای : خوراک از گوشت چرخ کرده و پیاز و ادویه که آن را تفت می دهند - تخرد آب : تخرد آب : نوبی آبگوشت که از تخم پرست کن
گوشت در پنج برای بیمار در دست می کنند - زعفران : آفتبه به زعفران ، زعفرانی - بهجت : در دست کرد - مضطرب : نابود هم - امملا
مستبه لله : برای رضای خدا - هاسه : نقد ، (ادخاله) - هاسه : هاسه - هاسه : هاسه - هاسه : هاسه